



روسیه بین شرق و غرب؛ بررسی سیاست خارجی روسیه در آستانه قرن ۲۱

Gabriel Gorodetsky (ed), *Russia between East and West; Threshold of the Twenty- First Century*, London, Frank Cass, 2003, 202pp.

مقدمه

یک داستان قدیمی روسی می‌گوید ققنوسی بعد از مرگ از خاکستر خود برمی‌خیزد و عظمت و شکوه گذشته را دوباره باز می‌یابد. امروزه، بسیاری در روسیه به این داستان اعتقاد دارند. آنها می‌گویند همانگونه که تاریخ نشان داد، روسیه هر بار بعد از شکست توانست قدرت خود را احیا کند و به جایگاه اصلی خود در جهان بازگردد. بر این اساس: «اگرچه روسیه بعد از فروپاشی شوروی عظمت و قدرت خود را از دست داد و درگیر مشکلات داخلی و مسائل خارجی است، ولی بار دیگر خود را احیا می‌کند و به جایگاه اصلی خود در نظام بین‌الملل برمی‌گردد.» آیا روسیه دوباره احیاء و همانند دوران جنگ سرد به بازیگر بین‌المللی تبدیل خواهد شد؟ یا اینکه بازیگری تقریباً معمولی در نظام بین‌الملل و دارای منافع و اهداف محدود خواهد بود؟

کتاب حاضر در صدد بررسی این موضوع است که آیا روسیه به کشوری جهان‌سومی تبدیل شده یا با توجه به منابع انسانی فراوان و سلاح‌های استراتژیک و هسته‌ای، همچنان قدرت بزرگ بین‌المللی است؟ این مجموعه، تلاش می‌کند از طریق مقایسه تداوم و تغییر در سیاست خارجی روسیه در مناطق مختلف، به مکانیزم‌های سیاست خارجی آن کشور پی ببرد.

نویسندگان کتاب می‌خواهند به این پرسش پاسخ دهند که آیا نشانه‌های جنگ سرد در سیاست خارجی روسیه از بین رفته و سیاست خارجی آن متحول شده است؟ کتاب در پاسخ مدعی است که گرچه سیاست خارجی روسیه نامنظم و غیرمنسجم بوده، اما میراث گذشته تأثیر عمده‌ای بر اجرای کنونی آن گذارده است. این میراث هم بر نگرش نخبگان روسیه از موقعیت خود در جهان و هم بر برداشت کشورهای دیگر نسبت به روسیه تأثیرگذار بوده است.

الف. معرفی کتاب

کتاب روسیه بین شرق و غرب، مجموعه مقالاتی است که توسط گاربریل گورودتسکی گردآوری شده است. این کتاب به پنج بخش و ۱۶ فصل تقسیم شده و نویسندگان مختلف در فصول گوناگون کتاب به بررسی مسائل و مشکلات سیاست خارجی روسیه پرداخته‌اند. در ارزیابی کلی، کتاب را می‌توان براساس مسائل و مشکلات سیاست خارجی روسیه به دو بخش تقسیم کرد. در ادامه به معرفی این دو بخش می‌پردازیم.

۱. سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین

روسیه، نظام بین‌الملل را نظامی چندقطبی تلقی می‌کند. این تلقی بر عواملی چون جهانی شدن، افزایش تعداد بازیگران، افزایش قدرت عمل اتحادیه اروپا، چین، ژاپن و هند در عرصه‌های اقتصادی، مالی و تجاری مبتنی است. از این رو، روسیه متمایل به همکاری و هماهنگی با همه قدرت‌ها بدون توجه به موقعیت مکانی آنهاست. منظور روسیه از چند جانبه‌گرایی هرگز به معنی ضد آمریکایی بودن نیست؛ بلکه همانند مخالفت اتحادیه اروپا با آمریکا است. براساس این نگرش، روسیه خود را به عنوان قدرت بزرگ در نظر می‌گیرد و همواره در اعلامیه‌ها و اسناد رسمی از یکجانبه‌گرایی آمریکا با لحن آرامی انتقاد می‌کند. (ص ۳۴)

براین مبنا، پوتین رویکرد عمل‌گرایانه را اساس سیاست خارجی خود قرار داد که دو نوع رفتار را می‌توان از آن انتظار داشت، که عبارتند از عمل‌گرایانه مثبت و فعال. (ص ۴۵) هر دو نوع رویکرد عمل‌گرایانه، در سیاست خارجی روسیه قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر قابل مشاهده بوده‌اند. عمل‌گرایی مثبت به معنی آمادگی پوتین برای پذیرش تحولات بد و نامناسب مانند

مدارای روسیه نسبت به حضور آمریکا در آسیای مرکزی و گسترش ناتو به شرق است. پوتین، از ناکارآمدی مخالفت‌های گذشته روسیه نسبت به این گسترش آگاه بود. وی معتقد بود که برای کسب شهرت گذشته باید از فعالیت‌هایی که فراتر از توان روسیه است، اجتناب ورزید. عمل‌گرایی فعال به معنی استفاده از روابط روسیه با متحدان شوروی (سابق) برای ارتقای جایگاه روسیه در عرصه بین‌المللی است. مثلاً پوتین در اجلاس گروه ۸ طرحی برای جلوگیری از برنامه موشکی کره شمالی پیشنهاد نمود. (ص ۴۷)

۱۱ سپتامبر فرصت قابل ملاحظه‌ای را در اختیار روسیه قرار داد تا آن کشور با استفاده از منابع خود جایگاه بین‌المللی روسیه را ارتقا دهد. نیاز آمریکا برای سرکوب طالبان و القاعده باعث نزدیکی بیشتر روسیه و آمریکا شد و روسیه از این فرصت برای کسب امتیازاتی در عرصه‌های سیاسی و نظامی استفاده کرد. ۱۱ سپتامبر چهار مزیت برای روسیه داشت:

یک. باعث شد که آمریکا با مبارزه این کشور علیه گروه‌های چچنی همدردی کند.
دو. حمله آمریکا به طالبان باعث شد که بسیاری از دولت‌های آسیای مرکزی از شر تروریسم خلاص شوند.

سه. پوتین فکر می‌کرد که با حمایت از آمریکا می‌تواند مسائل بفرنجی مانند معاهده ABM و دفاع موشکی را حل کند.

چهار. روسیه از این فرصت برای زمان‌بندی مجدد بدهی‌های خود و عضویت در سازمان تجارت جهانی استفاده کرد. (ص ۴۸)

همکاری پوتین با آمریکا چندان به آسانی صورت نگرفت و باعث ایجاد شکاف وسیع بین نخبگان روسیه شد. کمونیست‌های سابق، پوتین را به خیانت به کشور متهم کردند و بسیاری نیز نسبت به همکاری آمریکا بدبین بودند. بیشترین مخالفت‌ها نسبت به همکاری روسیه با غرب از جانب وزارت امور خارجه، نهادهای نظامی و امنیتی صورت گرفت. وزیر امور خارجه، وزیر دفاع و دبیر شورای امنیت ملی، مخالف استفاده آمریکا از پایگاه نظامی روسیه در آسیای مرکزی بودند. این ناراضی‌ها به حدی بود که بعد از ۱۱ سپتامبر جلسه شورای امنیت ملی تشکیل نشد و تصمیمات رأساً توسط پوتین اتخاذ گردید. بزرگترین عاملی که می‌توانست

باعث تضعیف همکاری روسیه و آمریکا شود، تردید پوتین نسبت به هزینه‌های این همکاری بود.

پیش‌بینی روس‌ها در مورد مشکلات حمله آمریکا به افغانستان درست نبود و آمریکا راحت‌تر از آنچه آنها تصور می‌کردند به اهداف خود دست یافت. در مقابل، آمریکا پاسخ مورد انتظار روس‌ها را نداد. پوتین امید داشت که پاسخ سخاوتمندانه آمریکا، موجب رابطه بهتر دو کشور شود؛ اما آمریکا بعد از حمله به افغانستان از رفتار روسیه در قبال چچنی‌ها به طور تلویحی انتقاد کرد و روسیه آن را خلاف روح روابط دو کشور در فضای بعد از ۱۱ سپتامبر می‌دانست. (ص ۵۲) نگرانی‌های روسیه هنگامی افزایش یافت که آمریکا قصد داشت برای مدت طولانی در آسیای مرکزی بماند. (ص ۵۳)

۲. چالش‌های سیاست خارجی روسیه

روسیه برای دستیابی به جایگاه گذشته خود با چالش‌های متعددی مواجه است. این چالش‌ها را می‌توان به دو دسته امنیتی و اقتصادی تقسیم نمود. این دو چالش، معمای برای سیاست خارجی روسیه ایجاد کرده‌اند. روسیه از یک طرف برای رفع نیازهای اقتصادی خود نیازمند کمک و سرمایه‌گذاری کشورهای پیشرفته است و از تأثیر فلج‌کننده بحران‌های اقتصادی بعد از فروپاشی شوروی بر سیاست خارجی خود آگاهی دارد و از طرف دیگر بسیاری از چالش‌های امنیتی این کشور از عملکرد کشورهای پیشرفته ناشی می‌شود. روسیه برای حل این چالش باید توازن بین این دو برقرار سازد.

۲.۱. چالش امنیتی روسیه

اصول دکترین امنیتی روسیه در سال ۱۹۹۳ به تصویب رسید. این دکترین دو اصل را مبنای سیاست دفاعی قرارداد: اول حفظ بازدارندگی هسته‌ای و دوم آمادگی برای مقابله با تعارضات محلی. (ص ۲۹) اقدام نظامی ناتو در یوگسلاوی و کوزوو، نقطه عطفی برای ارزیابی مجدد اولویت دفاعی و نظامی روسیه بود. این اقدام نمایانگر نخوت غربی‌ها نسبت به روسیه و نادیده گرفتن منافع آن کشور بود. دکترین جدید امنیت ملی که در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید؛

بر این فرض مبتنی است که تهدیدات نسبت به روسیه در حال افزایش است و خطر عمده از غرب نشأت می‌گیرد. (ص ۳۶) افزایش قدرت هسته‌ای نه فقط برای بازدارندگی هسته‌ای بلکه برای مقابله با حملات متعارف، واکنش طبیعی به این نوع تهدیدات بود. در واقع دکترین جدید، حق روسیه برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در پاسخ به استفاده از این سلاح‌ها و یا سلاح‌های کشتار جمعی علیه این کشور و متحدانش را محفوظ نگه می‌دارد.

یکی از ابعاد دکترین امنیت ملی جدید، احتمال به‌کارگیری نیروهای نظامی در تعارضات داخلی است. جنگ یوگسلاوی بر افکار عمومی و رهبران روسیه تأثیر عمیقی گذاشت. آموزه مهم جنگ این بود که هدف وسیله را توجیه می‌کند. بر این اساس بحران از طریق اقدامات نظامی شدید بهتر حل می‌شود و مذاکرات سیاسی صرفاً وسیله‌ای برای سرپوش گذاشتن بر اقدامات نظامی است. (ص ۳۱)

گسترش ناتو، مهم‌ترین چالش امنیتی روسیه است. این کشور شدیداً مخالف گسترش ناتو است؛ خصوصاً اگر این فرآیند دربرگیرنده کشورهای بلوک شرق سابق باشد. تمام گروه‌های موجود در روسیه حتی غرب‌گرایان، مخالف این گسترش هستند و کوزیروف غرب‌گرا به رئیس جمهوری لهستان گفت که روسیه فکر نمی‌کند لهستان به ناتو ملحق شود. (ص ۶۳)

در سال ۱۹۹۴ موافقتنامه همکاری بین روسیه و ناتو امضاء شد. هدف این موافقتنامه، ایجاد همکاری بین روسیه و ناتو بود. در کنار آن اعلام شد که این همکاری حتی در صورت گسترش ناتو تداوم خواهد یافت. زمینه‌های نارضایتی روسیه هنگامی آشکار شد که مقامات ناتو اظهار داشتند که روسیه فقط می‌تواند نظر خود را بیان کند و حق رأی ندارد. این در حالی بود که روسیه فکر می‌کرد موافقتنامه مذکور به منزله مشورت با این کشور و ایجاد شورای مشترک دایمی است.

تحلیل‌گران روسیه گسترش ناتو را خطای استراتژیک تلقی می‌کردند و آگاه بودند که این کشور نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. کوزوو جولانگاه نهایی بین روسیه و ناتو بود. استفاده از ناتو در بحران کوزوو در شورای امنیت سازمان ملل بحث نشد و در شورایی مرکب از روسیه و ناتو مورد تصویب قرار نگرفت. روسیه فکر می‌کرد که این اقدام به منزله نادیده گرفتن نظر آن کشور در مسائل حساس است. (ص ۶۵)

به نظر روس‌ها رابطه استراتژیک با اروپا می‌تواند نوعی سیستم امنیت دسته‌جمعی اروپایی مبتنی بر برابری ایجاد کند. این سیستم امنیتی اگرچه ناتو را منزوی نخواهد کرد؛ اما به روس‌ها اجازه می‌دهد که بر اروپا مسلط شوند. از این‌رو نویسندگان «راهبرد روسیه در هزاره جدید» از مقامات روسیه می‌خواهند که با اروپای غربی در زمینه‌های امنیتی همکاری کرده و از این طریق با گسترش ناتو مقابله کنند. راهبرد هزاره نشان می‌دهد که مقامات روسیه، سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپا را به عنوان ابزاری برای همکاری با اتحادیه اروپا در حوزه امنیتی تلقی کرده و از آن به مثابه عاملی برای ایجاد شکاف بین اعضای اروپایی ناتو و آمریکا یاد می‌کنند. (ص ۶۸)

اما هنگامی که خاویر سولانا به سمت ریاست کمیسیون سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپا منصوب شد، مقامات روسیه به اشتباه خود پی بردند. آنها نمی‌توانستند باور کنند کسی که مسئول گسترش ناتو بود، بتواند مسئول سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپا باشد. در مقابل، مقامات اروپایی اظهار داشتند که سیاست دفاعی اروپا بدیلی برای ناتو نیست، بلکه مکمل آن است. از زمانی که هدف اصلی اتحادیه اروپا مشخص شد، مقامات روسیه در مورد توانایی آن برای تدوین برنامه نظامی مشترک مطمئن نبودند. آنها بر مبنای تجربه خود در کشورهای مشترک‌المنافع تصور می‌کردند که تدوین موافقتنامه چندجانبه در زمینه امنیتی بسیار مشکل است. با وجود این، روسیه در استراتژی سیاست خارجی خود در سال ۲۰۰۰، به بعد سیاسی - نظامی اتحادیه اروپا توجه ویژه‌ای نمود و گسترش بلوک نظامی آن را تهدیدی برای امنیت خود تلقی کرد. (ص ۷۰)

آسیای مرکزی و قفقاز دومین منطقه‌ای است که چالش امنیتی برای روسیه ایجاد کرد. چالش‌های امنیتی روسیه در منطقه بسیار متنوع است که بنیادگرایی اسلامی و نفوذ غرب مهم‌ترین آنها می‌باشند. روسیه، اسلام را از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران و فعالیت اسلام‌گرایان علیه رژیم کمونیستی افغانستان، تهدیدی برای خود تلقی می‌کرد. این برداشت در برنامه اصلاحی گورباچف و حتی بعد از فروپاشی شوروی و روی کار آمدن یلتسین و پوتین نیز ادامه داشت. این کشور از اسلام‌گرایان برای تحریک افکار عمومی و کسب حمایت آمریکا و اروپای غربی استفاده کرده است. مسأله اسلام‌گرایان نه فقط به چگونگی رابطه روسیه با

غرب و کشورهای همسایه؛ بلکه به مسلمانان داخل خاک روسیه نیز مربوط می‌شود. مسلمانان بعد از روس‌ها دومین گروه قومی روسیه را تشکیل می‌دهند. (ص ۱۵۰) از این رو، اظهارات سیاستمداران و نظامیان درباره تلاش روسیه برای مقابله با بنیادگرایی اسلامی می‌تواند موجب دشمنی‌هایی بین اقوام این کشور شود. از طرف دیگر روسیه نگران گسترش بنیادگرایی اسلامی در داخل مرزهای خود است. بر این اساس، روسیه نه تنها در برابر تحولات اسلامی در داخل خاک خود بلکه در داخل کشورهای همجوار نیز واکنش نشان می‌دهد. بسیاری مداخله این کشور در جنگ داخلی تاجیکستان را نشانه واکنش آن به گسترش اسلام‌گرایی در منطقه می‌دانند. در داخل روسیه دو دیدگاه در مورد تهدید اسلام وجود دارد. محافظه‌کاران، اسلام را تهدیدی برای روسیه تلقی نمی‌کنند و معتقدند که زمینه اتحاد بین اسلام و کلیسای ارتدوکس وجود دارد و مخالف همکاری با آمریکا برای مبارزه با اسلام‌گرایان هستند.

گروه دوم آتلانتیک‌گراها هستند که با نگرش فرهنگی و ایدئولوژیک به اسلام نگاه می‌کنند. آنها به سیاست مهار دایمی و تمام‌عیار اسلام اعتقاد دارند. از نظر آنها، روسیه در خط مقدم مبارزه با اسلام قرار دارد و نقش تاریخی آن، دفاع از مسیحیان و تمدن غرب در مقابل متجاوزان است. روسیه از فرصت ۱۱ سپتامبر استفاده کرد و اسلام‌گرایان منطقه را تروریسم نامید و برای سرکوب آنها از هیچ اقدامی فرونگذاشت. (صص ۲ و ۱۵۱)

روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز را حوزه نفوذ خود می‌داند و حضور دیگر کشورها در این منطقه را تهدیدی برای خود تلقی می‌کند. این کشور بعد از فروپاشی شوروی سعی کرد با انعقاد معاهده امنیتی بین کشورهای منطقه، مانع نفوذ قدرت‌های دیگر شود. این فرآیند در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به واسطه بحران‌های نظامی و اقتصادی روسیه به شدت کاهش یافت. در پایان ۱۹۹۹ تنها تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان عضو معاهده امنیت دسته‌جمعی باقی ماندند و نفوذ و نقش روسیه در دولت‌های منطقه کاهش یافت. ترکمنستان رویکرد بی‌طرفی را اتخاذ و از امضای توافقنامه همکاری نظامی چندجانبه با کشورهای منطقه اجتناب کرد و روابط نظامی دو جانبه خود با روسیه را کاهش داد.

رابطه روسیه با ازبکستان نیز بسیار مهم است. پوتین در سخنرانی خود در سال ۱۹۹۹ روابط بین روسیه و ازبکستان را استراتژیک نامید. (ص ۱۲۳) ازبکستان قدرت منطقه‌ای در

آسیای مرکزی است و جمعیت فراوان و ارتش قدرتمند دارد. در اواسط دهه ۱۹۹۰ همکاری نظامی میان روسیه و ازبکستان وجود داشت و دولت ازبکستان در روی کار آمدن امام علی رحمانف در تاجیکستان به روسیه کمک کرد. اما بعد از ۱۹۹۵ ازبکستان رویکرد جدایی از روسیه را اتخاذ کرد و خواهان کمک نظامی و سرمایه‌گذاری غربی‌ها و آمریکا در آن کشور شد. این کشور از مشارکت در همکاری نظامی و اقتصادی میان کشورهای مشترک‌المنافع اجتناب ورزید، معاهده امنیت دسته‌جمعی را رد کرد و فعلاً در برنامه همکاری برای صلح ناتو شرکت و معاهداتی را با آمریکا به امضا رساند. (ص ۱۴۵)

در سال ۱۹۹۴ سرویس‌های اطلاعاتی روسیه اعلام کردند که غرب به طور عام و آمریکا به طور خاص در برابر تلاش‌های روسیه برای ایجاد همگرایی در منطقه مانع ایجاد می‌کنند. یلتسین در سخنرانی خود در سال ۱۹۹۶ اظهار داشت که فعالیت دولت‌های دیگر، روابط روسیه با جمهوری‌های سابق را تضعیف می‌کند و تهدیدی برای امنیت ملی روسیه به شمار می‌رود. بین روسیه و رهبران آسیای مرکزی در زمینه تهدیدات منطقه‌ای اختلافات اساسی وجود دارد. از نظر روسیه، دخالت قدرت‌های خارجی تهدیدی اساسی برای روسیه و امنیت ملی کشورهای آسیای مرکزی است. در مقابل، دولت‌های آسیای مرکزی آن را نشانه‌ای از استقلال و عاملی برای بهبود شرایط اقتصادی خود تلقی می‌کنند. (ص ۱۴۰)

۲.۲. چالش اقتصادی

یکی از شگفتی‌های سیاست خارجی پوتین این است که در عین تأکید بر اولویت‌های امنیتی، مسائل اقتصادی را نیز فراموش نمی‌کند. دولت پوتین رویکرد فعالانه‌ای را برای اصلاح ساختار اقتصادی و بهبود روابط اقتصادی روسیه با جهان خارج اتخاذ و تغییرات مهمی در قوانین مالیاتی ایجاد کرد. پوتین توسعه اقتصادی را نه فقط برای بهبود رفاه مردم روسیه می‌خواهد؛ بلکه آن را سکوی پرشی برای رسیدن آن کشور به عظمت گذشته می‌داند. در حال حاضر روسیه با کمبود منابع روبرو است. تولید ناخالص این کشور ۱/۵ درصد تولید ناخالص جهانی است و بودجه فدرال بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار است. (ص ۳۴)

تأکید روسیه بر توسعه اقتصادی، باعث افزایش روابط آن کشور با غرب خصوصاً کشورهای اروپایی و اسکاندیناوی شده است. جهت‌گیری تجارت خارجی روسیه از کشورهای مشترک‌المنافع به سمت کشورهای اروپایی حرکت کرده است. روسیه بدین وسیله توانست به ارزهای معتبر و تکنولوژی پیشرفته دسترسی پیدا کند و به همین دلیل با پیوستن سوئد و فنلاند به اتحادیه اروپایی مخالفت نکرد. فنلاند، مهم‌ترین شریک تجاری روسیه در شمال اروپاست و ۴۰ درصد صادرات زمینی روسیه از طریق خاک این کشور صورت می‌گیرد.

در سال ۱۹۹۷، یلتسین به هنگام دیدار از سوئد پیشنهاد ساخت خط لوله گاز را به آن کشور داد. صادرات روسیه به سوئد افزایش یافت و سوئد به ششمین سرمایه‌گذار خارجی در این کشور تبدیل شد. (ص ۱۱۶) برقراری رابطه با سه کشور بالتیک برای روسیه بسیار مهم است؛ چرا که ۲۰ تا ۳۰ درصد نفت آن از طریق لیتوانی صادر می‌شود و روسیه موقعیت ممتاز خود را در اقتصاد این کشورها خصوصاً در بخش‌های مواد خام و انرژی حفظ کرده است. گسترش ناتو به شرق، روابط اقتصادی روسیه با این کشورها را با مشکل مواجه کرد. اگر لیتوانی به عضویت ناتو درآید، کالینگراد که محل استقرار زیردریایی‌های هسته‌ای است، تحت محاصره ناتو قرار می‌گیرد. روسیه فشارهای سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای بر کشورهای منطقه بالتیک اعمال نمود. این کشورها برای اینکه به عضویت ناتو و اتحادیه اروپا درآیند، باید اختلافات مرزی خود را حل می‌کردند. بنابراین روسیه از امضای قراردادهای مرزی با این کشورها امتناع ورزید و از اقلیت‌های روسی این کشورها برای تحت فشار گذاشتن آنها استفاده کرد. (ص ۱۱۴) در سال ۱۹۹۹ دوما تصمیم گرفت که به خاطر اعمال تبعیضات علیه اقلیت‌های روسی در لیتوانی، تحریم‌هایی علیه آن کشور وضع کند. (ص ۱۱۸)

بعد از فروپاشی شوروی، سیاست خارجی روسیه نسبت به خاورمیانه چندان تغییر نیافت. روسیه ملاحظات سیاسی و اقتصادی را همزمان دنبال می‌کرد. در این میان ایران و ترکیه در جایگاه ویژه‌ای قرار داشتند. این دو کشور بزرگترین و سودآورترین شریک روسیه در منطقه هستند. در سال ۱۹۹۷ حجم تجارت ترکیه در روسیه به ده میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۹۸، روسیه معاهده ۲۰ میلیارد دلاری برای عرضه گاز به ترکیه امضاء کرد. (ص ۱۶۰) ایران نیز سرچشمه ارز معتبر برای روسیه است. صنایع نظامی روسیه ۴ زیردریایی به ایران فروختند و

شرکت‌های هسته‌ای آن، قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری برای تکمیل نیروگاه بوشهر امضاء کردند. در سال ۲۰۰۰ روسیه از توافق سرّی میان الگور و چرنومردین مبنی بر عدم فروش سلاح به ایران عدول نمود و به ایران اجازه داد که هواپیمای جنگنده MiG29 و تانک T72c را مونتاژ کند.

کشورهای عربی نیز بازار پررونقی برای کالاهای نظامی روسیه بوده‌اند. رابطه روسیه با اسرائیل، دو نفع عمده برای این کشور داشت. اول آنکه ادعای روسیه برای حضور در فرآیند صلح را تقویت می‌کرد و دوم آنکه روسیه با جلوگیری از مهاجرت اتباع یهودی خود می‌توانست از اسرائیل برای تأثیرگذاری بر آمریکا استفاده کند. روسیه از ۱۹۹۴ با یکجانبه‌گرایی آمریکا در خاورمیانه مخالفت کرد. مقامات روسیه سفرهای بسیاری به منطقه داشتند و حتی یک نماینده ویژه برای خاورمیانه تعیین کردند. (ص ۱۶۴)

ب. بررسی کتاب

کتاب سیاست خارجی روسیه در آستانه هزاره جدید، یکی از معدود کتاب‌هایی است که به بررسی تأثیر دو حادثه مهم یعنی فروپاشی شوروی و ۱۱ سپتامبر بر سیاست خارجی روسیه و تفکرات حاکم بر نخبگان روسی می‌پردازد. نویسندگان مقالات کتاب به خوبی نشان می‌دهند که نخبگان روسی بعد از آشفتگی ناشی از فروپاشی شوروی و گرایش احساسی نسبت به غرب، دریافتند که برخلاف تصور آنها، غرب درصدد کمک و احیای قدرت روسیه نیست؛ بلکه از این فرصت طلایی برای رسیدن به اهداف خود در اروپا و آسیا استفاده کرده است. جایگزینی نخبگان ملی‌گرا به جای نخبگان غرب‌گرا حاکی از شناخت آنها نسبت به اهداف غرب بود.

نخبگان جدید که درصدد احیای قدرت و عظمت روسیه بوده‌اند، ابتدا به شناخت تهدیدات و فرصت‌های این کشور پرداختند. آنها درک کردند که روسیه با دو بحران امنیتی و اقتصادی مواجه است و برای رفع آن باید تمام تلاش‌های خود را به کار برده و از چالش‌هایی که باعث ائتلاف منابع روسیه می‌شود، پرهیز نمایند. در این میان حادثه ۱۱ سپتامبر فرصت

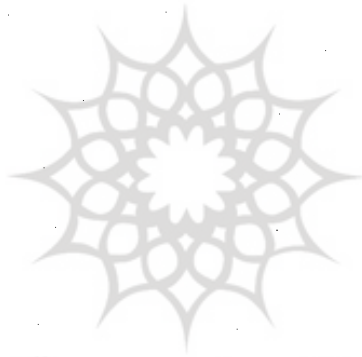
طلایی در اختیار روسیه قرار داد و این کشور با کمک آن توانست تا حدودی مشکلات خود را حل کند.

در عین حال کتاب گرچه توانسته معضلات سیاست خارجی روسیه را به خوبی نشان دهد، اما در ارائه تعریف دقیقی از مفهوم شرق یا غرب ناتوان بوده است. کتاب مشخص نمی‌کند که شرق و غرب مفهوم جغرافیایی است یا سیاسی. از محتوای کتاب این‌گونه استنباط می‌شود که به بررسی روابط خارجی روسیه با کشورهای هم‌جوار آن در قالب منطقه‌ای پرداخته است. در عین حال کتاب حتی هنگامی که به بررسی چالش امنیتی روسیه در اروپا می‌پردازد، به سطح خرد یعنی اقدامات روسیه برای جلوگیری از عضویت کشورهای همسایه در ناتو توجه می‌کند و سطح کلان اقدامات این کشور برای جلوگیری از گسترش ناتو را نادیده می‌گیرد.

این مشکل در مورد مفهوم «شرق» بیشتر است. نویسنده مقاله «نگرش روسیه به شرق»، سه برداشت مختلف از شرق یعنی منطقه جغرافیایی، ژئواکونومیک و ژئوایدنولوژیک را ارائه می‌دهد. (صص ۵-۱۷) نکته جالب این است که نویسنده اذعان می‌کند که در عرصه ایدنولوژیک، شرق نمی‌تواند بدیلی برای ماتریالیسم غربی ارائه دهد. همچنین در فصول مختلف خصوصاً در فصل ۱۵، نویسندگان مقالات نشان می‌دهند که کشورهای اروپایی، بزرگترین شریک تجاری روسیه هستند و کشورهای آسیایی سهم اندکی در تجارت خارجی آن ایفا می‌کنند. در نتیجه، شرق نمی‌تواند مفهوم ژئواکونومیکی برای روسیه باشد.

نقد دیگر به عدم بررسی روابط روسیه با دو قدرت بزرگ آسیا یعنی هند و چین بازمی‌گردد. سه کشور روسیه، چین و هند با دو چالش عمده مواجه هستند: گروه‌های بنیادگرا که از آنها به عنوان گروه‌های تروریستی یاد می‌شود و گسترش نفوذ آمریکا در منطقه خلیج فارس و تسلط آن بر منابع انرژی منطقه. این سه کشور حضور آمریکا در منطقه را بعد از ۱۱ سپتامبر تهدیدی برای خود تلقی می‌کنند و سفر بوتین به چین و هند در این راستا قابل ارزیابی است.

نادر پورآخوندی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی